

چند نکته را در مورد این مفهوم نولیبرالیسم تذکر بدهم: یکی اینکه اساساً نولیبرالیسم به معنای مراحل تکامل یافته تر از لیبرالیسم نیست. لیبرالیسم یک مکتب سیاسی حقوقی است، در حالی که نولیبرالیسم یک برنامه اقتصادی است که البته می تواند تبعات حقوقی و سیاسی هم داشته باشد. دیگر اینکه وقتی ما از نولیبرالیسم استفاده می کنیم، به این معنی نیست که الگوی معیاری داریم که با آن همه چیز را می سنجیم، زیرا نولیبرالیسم در هر زمان و مکانی شکل خاصی به خودش می گیرد و در هیچ دو جایی یک شکل واحد نبوده است تا بتوانیم بگوییم در ایران نولیبرالیسم نداریم، یا خصوصی سازی واقعی نداریم. در این صورت باید نشان دهیم که خصوصی سازی واقعی در کجا اتفاق افتاده. سال ها پیش «کلاوس اوفه» و «سی رایت میلر» نشان داده اند که در جامعه سرمایه داری رابطه تنگاتنگی میان دولت و سرمایه داران وجود دارد. در مورد خاص ایران، به دو تحلیل مشخص ارجاع می دهیم که به این سؤال پاسخ می دهد که آیا می توان نولیبرالیسم را در قالب ایران به کار برد یا خیر و اینکه نولیبرالیسم می تواند چه چیزهایی را توضیح دهد و چه چیزهایی را نمی تواند توضیح دهد. یکی از این دو تحلیل مربوط به آقای پرویز صداقت و دیگری مربوط به آقای محمد مالجواست. این تحلیل ها دو نکته کلیدی دارند: یکی اینکه وقتی درباره نولیبرالیسم در ایران صحبت می کنیم، به فرآیندی اشاره می کنیم که دو مشخصه اصلی دارد: یکی سلب مالکیت سیستماتیک از توده ها در قالب سیاست های چند دهه

آخر و دیگری کالایی شدن نیروی کار، بهداشت و آموزش و حتی کالایی شدن طبیعت. این دو بر این امر تأکید می کنند که ضرورتی ندارد تا همه وجوه نولیبرالیسم که در بسیاری از نقاط جهان پیاده شده، در ایران هم مطابق النعل پیاده شده باشد. برخی از شاخص ها در ایران به نحوی است که می توان از نولیبرالیسم یاد کرد. نکته دومی که بر آن تأکید دارند و من هم مایلیم به آن اشاره کنم، این است که مفهوم نولیبرالیسم نه تنها نمی تواند بسیاری از حوزه ها را توضیح دهد، بلکه برای توضیح تحولات در عرصه سیاسی نیازمند مفاهیم دیگری هستیم. بنابراین از این مفهوم تنها برای یک توضیح و یک روند خاص در حیطه اقتصاد صحبت می کنیم که تبعات سیاسی و اجتماعی هم داشته است.

اما در این مورد که آیا ما اساساً

نولیبرالیسم نداریم، خصوصی سازی واقعی نداریم، و... این رویکرد شما مراد بحث و چالشی می اندازد که در این سال ها همواره در جامعه شناسی و حتی علم سیاست ایران با آن مواجه بودیم. مسأله این بود که آیا اصلاً مدرنیته داریم که بخواهیم درباره آن صحبت کنیم. در دوده اخیر بسیاری از روشنفکران به این دعوی سنت و مدرنیته دامن زدند؛ یک طرف گفتند آنچه وجود دارد سنت است و طرف دیگر می گفتند خیر. من فکر می کنم این یک ذهنیت تحلیلی مبتنی بر غیبت و فقدان است که دائماً به ما می گوید ما مدرنیته نداریم، نولیبرالیسم نداریم، این را نداریم، آن را نداریم... به نظر من این ذهنیت، بیشتر نشانگر یک استیصال فکری است و قادر نیست بسیاری از مسائل و تحولات را توضیح دهد. به نظر من متافیزیک تحلیلی مبتنی بر فقدان و غیبت که بر سواست داشتن و نداشتن استوار است، درونی بسیاری از روشنفکران ایرانی شده است. البته این نگاه کارکرد خاصی هم دارد که عبارت باشد از دنبال نخود سیاه رفتن و توضیحات آیکی تحویل دادن. چون مدرنیته نداریم، پس به جای بحث درباره ویژگی های مدرنیته، باید سراغ تحلیل سنت برویم و ببینیم چطور می توان بر اساس سنت وضعیت واقعی را توضیح داد. روشن است که

«سنت» نمی تواند توضیحی در باب وضع موجود بدهد. به همین دلیل دچار بن بست و استیصال فکری می شویم.

■ اما به نظر می رسد پیوند اعتراضات اخیر با نولیبرالیسم نیازمند بسط بیشتری است.

وقتی درباره اعتراضات آبان ماه بحث می کنیم، باید توجه داشته باشیم که سؤال اساسی این نیست که وضعیت ایران نولیبرال است یا خیر، بلکه باید ببینیم منشأ این اعتراضات چیست و کجا را نشانه گرفته و چرا به این صورت بروز می کند؟ به نظر من این اعتراضات ساخت سیاسی را هدف گرفته است، چون این ساخت غیر دموکراتیک است و از حضور مردم در سیاست و به دست گرفتن سر نوشت خودشان جلوگیری می کند. انتخابات و صندوق رأی بی اهمیت شده. برای یک نمونه اخیر می شود آقای علم الهدی را مثال زد که می گوید دشمن می خواهد از طریق صندوق رأی وارد شود. این رویکرد بیانگر اقدام نظام مندی است که در دوه دهه اخیر علیه صندوق رأی صورت گرفته. جامعه هم این را حس می کند. ساخت سیاسی، غیر شفاف و غیر پاسخگو است و هر اتفاقی را به دشمن خارجی نسبت می دهد. اما مسأله این است که اگر ریشه هر اتفاقی در خارج است، پس نهادهای انتظامی و امنیتی با این همه بودجه و امکانات به چه کاری مشغول هستند؟!

فقدان شفافیت و پاسخگویی و عدم تمایل سیستم به بازبینی خود، دلیل اصلی واکنش مردم است. تبعیض ها باعث می شود که هر روز جامعه به میزان بیشتری از منابع محروم شود. به هر مفهومی بخواهیم این وضعیت را توضیح بدهیم، مسائل واقعی این هاست. تلاش تحلیلگران این است که صورت بندی مشخصی از اعتراضات و مطالبات اجتماعی ارائه بدهند، اما طبعاً هیچ مفهومی به صورت تام و تمام نمی تواند دربرگیرنده توضیح همه اتفاقات باشد. به عنوان مثال همه انواع تبعیض موجود را نمی توانیم با مفهوم نولیبرالیسم یا حتی مفهوم ناکارآمدی دولت و زوال عقل دولت توضیح دهیم. به عنوان مثال تبعیض های جنسیتی را نمی توان با نولیبرالیسم توضیح داد و نباید دچار این خطا شویم که نولیبرالیسم را به هر فرآیندی در جامعه تسری دهیم، زیرا مناسبات قدرت چند جانبه ای داریم که هر کدام از آنها در جای خود قابل تحلیل هستند و اساساً نمی شود همه آنها را با یک مفهوم توضیح داد. تبعیض قومی، تبعیض جنسیتی و تبعیض هایی از این دست، از این مفهوم بیرون می مانند.

در مجموع به نظر من ما با دو معضل اصلی روبه رویم: یکی مسأله تبعیض های سیستماتیک یعنی توزیع نابرابر ثروت، دسترسی نداشتن اقشار مختلف مردم به منابع درآمدی و تولیدی، انواع موانع بوروکراتیک بر سر راه فعالیت اقتصادی و رانت جویی، فساد، بیکاری و غیره. کسانی که از مفهوم نولیبرالیسم استفاده می کنند، سعی می کنند به نحوی بخشی از ناکارآمدی های حوزه اقتصادی را در قالب این مفهوم توضیح دهند. اما معضل کلیدی دیگری هم وجود دارد و آن ناکارآمدی است. به تعبیر دیگر ما داریم به سمتی می رویم که تکنوکراسی که به نوعی عقل دولت را تشکیل می دهد، دارد از کار می افتد و دولت و نهادهای آن دائماً با انواع سیاست های مداخله جویانه و کارشکنی ها روبه زوال است. من تلاش کردم با استفاده از مفهوم زوال (عقل) دولت این فرآیندها را توضیح دهم، اما این امر به این معنا نیست که دربرگیرنده همه وجوه و همه مسائلی است که امروز با آن دست به گریبان هستیم. در نهایت همه این تلاش های فکری سعی می کند به ما بگوید این اعتراضات از کجا ناشی شد، افراد به چه چیزی معترضند و چطور می شود به این اعتراضات پاسخ داد. بنابراین باید دائماً حواسمان باشد که این مفاهیم چنان بر ذهن ما چنبره نزنند که بخواهیم همه چیز را ذیل آنها دسته بندی کنیم. باید دائماً خود را با واقعیت محک بزیم و ببینیم معترضان که هستند، چه می خواهند و حرف حسابشان چیست. البته اگر نظر مرا بخواهید معتمد سیستمی که کار را به جایی می رساند که چنین اعتراضاتی در شهرهای مختلف ناگهان به این صورت بروز پیدا می کند، اساساً از پرسیدن و پاسخ دادن به این سؤالات مهم عاجز است. یعنی نه تنها آنها را به رسمیت نمی شناسند، بلکه قادر نیست به صورت معقول به این پرسش ها پاسخ بدهد که معترضان چه می خواهند، ریشه اعتراضات چیست و چطور می توان به آن پاسخ داد.